

نظریه نظم از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی

لیلا جباری گیلانده

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت آذربایجان
تبریز، کیلومتر ۳۵ جاده آذرشهر، دانشگاه تربیت معلم آذربایجان، دانشکده ادبیات، گروه عربی

l_jabbari@yahoo.com

دکتر امیر مقدم متقی (نویسنده مسئول)

استاد یار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان
تبریز، کیلومتر ۳۵ جاده آذرشهر، دانشگاه تربیت معلم آذربایجان، دانشکده ادبیات، گروه عربی

A.moghaddam@yahoo.com

لیلا جباری گیلانده^{۱۶}

دکتر امیر مقدم متقی^{۱۷}

چکیده:

منتقدان ادبی همواره در پی دستیابی به معیارهایی برای سنجش و ارزیابی آثار ادبی بوده اند، فلاسفه قدیم از جمله ارسطو و افلاطون، گام های اولیه را در این مسیر برداشتند. در ادبیات اسلامی هم عبدالقاهر جرجانی، دانشمند و بلاغی معروف ایرانی، زیبایی های آثار ادبی را حاصل وجود کیفیت خاصی در این آثار می داند که آنرا «نظم» می نامد. جرجانی در کتاب دلائل الاعجاز نظریه خود را درباره ی نظم به تفصیل شرح داده است. به نظر او امتیاز هر اثر ادبی برجسته، به سبب وجود نظم در آن اثر است. از دیدگاه جرجانی هیچ کلمه ای به خودی خود زشت یا زیبا نیست؛ بلکه شیوه ی قرار گرفتن کلمات در کنار یکدیگر، میزان زیبایی و خوش آهنگی لفظا را معلوم می کند. وی برای شرح نظریه نظم، از سه منظر اساسی به ادبیات روی می کند: ساختار لفظی، ساختار نحوی، ساختار معنایی. از آنجا که عبدالقاهر هدف خویش را کشف و شناخت اعجاز و زیبایی های قرآن قرار داده بود تلاش های او در زمینه نظریه نظم در سایه قرآن بارور گشت و نقطه ی درخشانی در تاریخ نقد و بررسی آثار ادبی گردید. هدف این مقاله بررسی نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی است تا با این بررسی، اعجاز قرآن را بر اساس نظریه نظم بررسی و به اثبات برسانیم.

کلمات کلیدی: بلاغت، نظریه نظم، اعجاز قرآن، عبدالقاهر جرجانی.

^{۱۶}

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

^{۱۷}

استاد یار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

اگر کتاب فضائل را ورق بزیم، هیچ فضیلتی را از علم برتر نخواهیم یافت زیرا رسیدن به هر ارزش و شرافتی تنها از راه علم است. اگر دانش نبود راهی برای اکتساب دیگر فضائل نبود و کسی به صفتی از صفات نیک متصف نمی شد. اما در اینکه کدام علم برتر است باید گفت: هیچ علمی نیست که رشد اش استوارتر و شاخه هایش بلندتر و نتایجش شریف تر از علم بیان و بلاغت باشد. علمی که اگر نبود ممکن نمی شد یک زبان ثار و پود سخن را به نقش ها و رنگ های گوناگون بیاراید و گوهرهای الفاظ را به قالب های زیبا در آورد. علم بیان است که اگر عنایتش به سایر علوم نبود، علوم در پرده ابهام می ماند و ما هرچه می کوشیدیم نمی توانستیم از علوم صورتی مشخص و روشن بیاییم. واگر بخواهیم مهمترین نظریات علم بیان را بگوئیم که هدفش اثبات اعجاز قرآن بوده می توان به نظریه نظم جرجانی اشاره کرد. اندیشه بشری از دیر باز در پی کشف معیارها و ملاک هایی برای سنجش آثار هنری بوده است. آثار ادبی که جزئی از آثار هنری محسوب می شود، بیش از سایر هنرها مورد توجه قرار گرفتند و برای رمز گشایی آن ها دیدگاه های فراوانی مطرح گردید.

افلاطون رمز زیبایی اثر را در محاکات و تقلید از طبیعت و نیز در بیان فضیلت و رعایت جنبه های اخلاقی دانست. ارسطو ضمن ارایه نظریه وحدت عضوی و اندام وار، زیبایی یک اثر را به رعایت اعتدال در کاربرد آرایه ها و محاسن و نیز تناسب و اعتدال در اندازه و حجم می دید. دانشمندان مسلمان نیز زمانی اهمیت یک اثر ادبی را در گزینش شایسته لفظ می دیدند و دوره ای معنا را بر لفظ مقدم می داشتند، تا اینکه ادیب و برجسته و نامدار عبدالقاهر جرجانی، در قالب ارایه نظریه نظم؛ این زیبایی را نهفته در ترکیب و یافت کلام دانست، و در کتاب دلائل الاعجاز خود، که در تبیین وجوه اعجاز بلاغی و ادبی قرآن است؛ به شرح و تفصیل آن پرداخت است. در ادبیات غربی اصطلاح «زیبایی شناسی» را نخستین بار فیلسوف آلمانی «الکساندر گوتلیپ بومگارتن» در نیمه ی دوم قرن هیجدهم به کار برد، منتقد ایتالیایی «بندتو کروچه» و منتقد انگلیسی «آ. ای. ریچاردز» از جمله منتقدان غربی هستند که در این حوزه به کاوش پرداختند. در ادبیات اسلامی عبدالقاهر جرجانی برجسته ترین شخصی است که آرا و اندیشه های خود را در این زمینه در نظریه ای منسجم و متکامل یافته، به نام «نظریه نظم» ارائه داده است، جرجانی ارزش هر اثر ادبی را به خاطر وجود نظم در آن اثر می داند. وی با استفاده از نظریه نظم در جهت اثبات اعجاز قرآن بر آمده است، که هدف این مقاله بررسی این نظریه در جهت اثبات اعجاز قرآن می باشد.

زندگی و آثار عبدالقاهر:

عبدالقاهر جرجانی دانشمند نامی قرن پنجم از فضلا و فناین و نخستین بنیانگذاران دانش معانی و بیان می باشد که در لغت و نحو و معانی و بیان دارای تألیفات بزرگ بوده و به حق او ربابید از ستارگان شاهکار آفرین آسمان تحقق و ادب تازی در فرهنگ ایران و اسلام دانست. تقریباً همه کسانی که به نام عبدالقاهر جرجانی معترض شده اند وفات او را بین (۴۷۱-۴۷۴). یاد کرده و او را برخاسته از جرجان دانسته اند. مذهب عبدالقاهر را شافعی و به نقل از ابن قاضی شبهه، شافعی و متکلم و اصولی در طریقه اشعری دانسته اند و آنچه مورد اجماع مؤرخان است او در دین استوار و برخوردار از ورع و سکون بوده است.

هر چند او را در زمان خود «آیت نحو» می نامیدند، هدف اصلی او غور در موضوعات صرف و نحو صرفاً از دیدگاه های دستور نویسان عصر نیست بلکه سهم نحو را در حوزه بلاغت کلام بررسی می کند.

جرجانی نظریه های ارزشمند و تأثیرگذار فراوانی در حوزه ی مطالعات زبان و ادب دارد. در حوزه ی نحو، کتابی با عنوان *الموامل المائه* تألیف کرده است. مهم تر از آن، به ویژه در دو کتاب معروف *دلالت الاعجاز فی القرآن* و *اسرار البلاغة*، بلاغت را برای نخستین بار به سه بخش معانی، بیان، بدیع تقسیم کرده است.

آثار عبدالقاهر را به قرار زیر دانسته و نقل کرده اند:

المعنی در شرح ایضاح ابو علی فارسی، المقصد در شرح آن، العمدة در شرح تصریف، العروض، کتاب الصنیر و الکبیر، الموامل المائة که آن را الجمل نیز نامیده اند، اعجاز القرآن، اسرار البلاغة، دلالت الاعجاز، شرح الفاتحة... (حسن العماری، ۱۴۰۷: ۳۵)

نظریه نظم از دیدگاه جرجانی:

منظور عبدالقاهر از اصطلاح «نظم» همان معانی نحوی است که در هنگام پیوند اجزای کلام به یکدیگر به وجود می آید. به نظر عبدالقاهر این معانی، در علم بیان مورد بررسی قرار می گیرد. او بر اهمیت این معانی و ویژگی ها و دقایقی که از این معانی به دست می آید، تأکید می کند و سپس به شعر و جایگاه آن و اینکه پیامبر(ص) به شعر گوش فرا می داد و آن را نیکو می شمرد اشاره می کند، و به همین شیوه اهمیت علم نحو و علم فصاحت را مورد بحث قرار می دهد. به نظر او زیبایی هر سخنی باید دارای علت معینی باشد. او مقصود خویش را از «نظم» اینگونه شرح می دهد: «آگاه باش که نظم چیزی نیست جز آنکه کلام خویش را به گونه ای بیاروی که مطابق با مقتضای دانش نحو باشد و در تألیف سخن به قوانین و اصول این دانش گردن نهی و شیوه های آن را بشناسی و از آن تجاوز نکنی و قوانینی را که بیان شده زیر پا نگذاری» (صیف، ۱۹۷۳: ۲۲۴)

جرجانی در کتاب *دلایل الاعجاز* نظریه خود را درباره نظم به تفصیل شرح داده است. به نظر او امتیاز هر اثر ادبی برجسته، به سبب وجود «نظم» در آن اثر است. مراد از نظم در نظر جرجانی سخن موزون نیست. بلکه بافت کلام مورد نظر اوست که فراتر از وزن کلام است. نظم به این معنی، خاص شعر نیست بلکه ممکن است کلامی موزون فاقد نظم باشد و یا کلامی مشهور دارای نظم. (شعیمی کدکنی، ۱۳۶۸: ۳۱)

عده ای در باب وصف فصاحت و بلاغت، مزیت را به لفظ نسبت داده اند نه به معنی. ولی آیا می توان پذیرفت که معنی کلمه ای قبل از اینکه داخل در نظم جمله ای شود نسبت به کلمه ای دیگر مزیتی دارد؟ و آیا می شود گفت لفظی از جهت دلالت بر معنایش از لفظ دیگر بهتر است؟ مثلاً دلالت (رجل) بر معنی آن بیشتر است از کلمه (فرس) بر معنی آن؟ حتی در مقایسه کردن دو زبان آیا می توان گفت مثلاً (شمس) دلالتش بر معنی بیشتر است از معادل این کلمه در فارسی؟ نه، چنین نیست. بنابراین هیچ لفظی بدون ملاحظه موقعیتش در نظم کلام، نسبت به لفظ دیگر برتری ندارد. هنگامی که می گوئیم فلان لفظ فصیح است که موقعیت آن را بخاطر نظم کلام و تناسب معنی آن با معانی کلمات مجاورش به حساب می آوریم و اگر می گویند فلان کلمه متمکن است و در محل مناسب و در گوش خوش آید و بر زبان آسان، مراد همان حسن توافق است میان معنی آن لفظ با معانی الفاظ دیگر در جمله.

جرجانی معتقد است که الفاظ به واسطه ی توانی شان در گفتار احساس واحدی را بر می انگیزانند، می توان ادعا کرد که جرجانی اساساً واحد بررسی معنا را نه لفظ واژه، بلکه دست کم جمله می داند که دارای ساخت و نظم است، به این ترتیب، ساخت افزون بر روابط نحوی متعارف، روابط دیگری چون تقدم و تأخر و مبتداسازی و مواردی مانند آن ها را نیز در بر می گیرد. جرجانی دلیل دیگری دال بر اهمیت نظم و ساختار می آورد. او می نویسد صنعت و هنر ما این است که فکر

و اندیشه مان با «قالب ربی و نظم و صورت گری» چیزی را می سازد. او می خواهد بگوید آوردن لفظی پیش از لفظ دیگر به واسطه ی داشتن «فلان صفت» نیست، بلکه آن لفظ در خور آن جایگاه است: «چون معنایش چنین است و دلالت بر این مقصود می کند و مقصود و غرض کلام در این جا این طور ایجاب می کند و معنی لفظ ما قبل آن، با معنی این لفظ متناسب است.» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۹۴-۹۵)

او در قصیده «هائیه» که در پایان مقدمه کتاب دلائل الاعجاز آورده است و تعداد ابیات آن به بیست و سه بیت بالغ می شود تئوری نظم را توضیح می دهد و ارتباط آن را با قلمرو نحو و قواعد نحوی روشن می سازد.

انی اقول مقالاً لست اُخفیه	و لست اُرهَب خُصماً اُن بَدافیه
ما من سبیل الی اثبات معجزه	فی النظم الا بما اصبحت ابدیه
فما لنظم کلام انت ناظمه	معنی سوی حکم اعراب تزجیه (جرجانی، ۲۰۰۳: ۶۲)

بنابر آنچه گفته شد می توان اصول کلی نظریه نظم را در محورهای زیر مدون کرد:

اصالت بر معنی است نه لفظ یعنی نظم، محصول سنجیدگی معنی در عقل و فکر است. به عبارت دقیق تر اصالت بر معنی سنجیده شده است و لفظ تابعی است از آن.

محور کلام، نحو است که نظم موقوف است به آن. به این اعتبار که نظم بر اثر نحو و روابط نحوی اجزای جمله تحقق می یابد که آن نیز محصول سنجیدگی معنی است.

زشتی و زیبایی سخن امری است موقوف به چگونگی روابط اجزای کلام نه مفرد آن؛ زیرا روابط متقابل اجزای کلام است که زشتی و زیبایی را در نهایت رقم می زند.

ساخت لفظی:

لفظ مهمترین و اساسی ترین عنصر تشکیل دهنده ی یک اثر ادبی و ماده اولیه آن بشمار می آید همانگونه که در موسیقی، صداها و فاصله ها، در نقاشی رنگ ها و خطوط، در پیکر تراشی اندازه ها و طرح ها، ابزار بیانی به حساب می آید؛ الفاظ و عبارات ها نیز ابزار بیانی اثر ادبی هستند که از رهگذر هم نشینی با یکدیگر الفاظ به اجزای بزرگتر تبدیل می شود و هدف نهایی را که ارایه معنا و مفهوم مشخصی است محقق می سازد. سید قطب می گوید: «ادبیات هم جزء یکی از این هنرهای زیباست، موسیقی، نقاشی، پیکر تراشی و ادبیات همه ی این هنرها شامل این تعریف می شوند، بیان تجربه ی شاعرانه در شکلی ام بخش و هدف اول آنها صورت بخشی به احساسات و عواطف روحی است که وجود هنرمند را فرا می گیرد. و تأثیر در کسانی که اثر هنری او را مطالعه می کنند تا با احساسات او سهیم شوند و وجودشان همانند آن تجربه ی شاعرانه که آن ها را به خود مشغول ساخته بود، تجربه کند.» (سید قطب، ۱۴۰۲: ۱۰۴)

جرجانی نه تنها تمامی معنی را به مدلول لفظ نسبت نمی دهد، بلکه حتی در می یابد که نظم یا ساخت حروف با نظم یا ساخت الفاظ متفاوت است:

«نظم در حروف عبارت است از توالی آن ها در نطق، فقط. یعنی نظم حروف اقتضایش نظم معنی نیست؛ و نظم دهنده ی حروف در باب نظم حروف هیچ یک از طرق عقل را که در مورد معنی منظور می نماید، دنبال نمی کند. بنابراین اگر واضح لنت به جای «ضرب»، «ربض» گفته بود، هیچ خللی در کار پدید نمی آمد، و هیچ ایرادی هم بر او وارد نبود. ولی در باب نظم کلمات چنینی نیست، زیرا شما در تنظیم کلمات، آثار و ترتیب معانی کلمات را طبق ترتیب آن ها در نفس و در

فکر خودتان دنبال می‌کنید. این نظمی است که در آن موقعیت کلمه‌ها نسبت به یکدیگر اعتبار می‌یابند. یعنی نظامی نیست که معنی آن «ضم کلمه‌ای باشد به کلمه‌ای دیگر به هر گونه‌ای آورده شود و هر طور اتفاق افتد» (جرجانی، ۲۰۰۳: ۹۲)

جرجانی در برخورد با معنا ذهن گراست و جایگاه شکل‌گیری معنا را در فکر و اندیشه‌ی انسان می‌داند که سپس در قالب روابط و ساختار میان لفظ‌ها و واژه‌ها ریخته می‌شود و شکل می‌گیرد و نکته همین جاست که او بر ساخت و نظم میان الفاظ تأکید می‌کند نه خود الفاظ و مدلولشان، چون اگر قرار بود خود الفاظ بیانگر معنا باشند، آن وقت فکر و اندیشه‌ی ما بی‌کار می‌ماند و هیچ تأثیری بر شکل‌گیری چیزی نداشت.

«همانا الفاظ مفرد در قالب لغات جدا، معنی مورد نظر را نمی‌رساند، ولی وقتی که تحت قالب خاصی در کنار هم قرار می‌گیرند فایده‌ی خود را می‌رسانند و آن فایده ابلاغ معنی به خواننده یا شنونده است» (همان: ۵۳۹)

بنابراین، از دید جرجانی تقدم و تأخر الفاظ قطعا در معنای کلام، این معنای افزوده‌ی حاصل ساخت اند که اهمیت دارند، نه معنای تک تک الفاظ به تنهایی.

جرجانی در جای دیگر می‌گوید: «الفاظ برای فایده رساندن آویزان هستند، حتی اگر لفظ دارای اعراب خاصی باشند و بدون توجه به معنای معماری برای برتری سخن وجود ندارد.» (همان: ۲۸)

جرجانی برای اینکه مشخص کند نظم یا ساخت، توالی و کنار هم گذاشتن الفاظ واژه‌ها نیست و نوعی رابطه، ساخت یا نظام میان آن‌ها حاکم است در لامل الاعجاز چنین می‌نویسد: «مقصود از نظم کلمات آن نیست که الفاظ در گفتار دنبال هم قرار گیرند، بلکه مقصود این است که الفاظ در دلالت به یکدیگر وابستگی داشته باشند و معناها به صورتی که عقل حکم کند، به یکدیگر مربوط شوند.» (همان: ۹۳)

ساخت معنایی:

هر یک از ادبا و اندیشمندان مسلمان برداشتی از معنا داشتند، و برای اصطلاح «معنا» دلالت‌های مختلفی قائل می‌شدند. مثلا جاحظ اصطلاح معنا را برای دلالت بر افکار عمومی به کار می‌برد. او می‌گوید: «معنای در سینه‌ی مردم است، در ذهنشان نقش بسته است و جان آن‌ها را فرا گرفته با خاطرات آن‌ها همراه است و در باره‌ی اندیشه آن‌ها سخن می‌گویند. دور و غریب به نظر می‌رسد و مستور و پنهان است.» (جاحظ، ۱۳۱۰: ۷۵)

در این میان ارسطو به جهت آن که اصل و اهمیت مضمون حفظ شود، قائل به ایجاد طرح کلی از معنای است و می‌گوید: «مفهومی که شاعر انتخاب کرده، خواه مسبوق باشد و شاعران دیگر هم آن را به کار برده باشند و خواه خود شاعر آن را ابداع و ابتکار کرده باشد، در هر حال، بر وی واجب است که نخست طرحی کلی از آن در نظر بگیرد و آن‌گاه به حوادث فرعی آن بپردازد و آن طرح کلی را بسط بدهد.» (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۱۴۴)

لفظ و معنا از دیدگاه عبدالقاهر در قالب نظم و بافت کلام قابل بررسی و ارزش‌گذاری است. «وی از کسانی که لفظ را مقدم بر معنا برای نقد و بلاغت می‌دانند، انتقاد می‌کند و بر آن است که اعتقاد این قبیله به دوگانگی لفظ و معنا برای نقد و بلاغت خطرناک است. مقدم دانستن لفظ به منزله‌ی قتل اندیشه است، زیرا فصاحت تنها در لفظ نیست، بلکه در

فرابندی است که ترکیبی فصیح از الفاظ آن را شکل می دهد و از طرف دیگر، بر نظریه مستقل هم خورده می گیرد و می گوید: معنا ماده اولیه است و اعجاز در نظم کلام شکل می گیرد. (عباس، ۱۹۹۳: ۳۳۱)

معنا در واقع هسته ی اصلی سخن است که شناخت آن به ادراک کلی تر می انجامد. شایسته است معنی را مدلول الفاظ دانست، خواه نیکو باشد و خواه زشت و ناخوشایند. اثر ادبی در واقع حاصل ارتباط میان این دو عنصر است و بانک احمدی چنین نقل می کند: «اثر یعنی ساختار یا شکلی که مجموعه ای است از عناصر و نسبت های میان آن ها و این عناصر را نشانه می خوانیم و در تعریف نشانه می گوئیم که نسبت میان دال و مدلول است. دال شکل مادی و موجود است و مدلول تصور ذهنی است که در فکر آدمی پدید می آید. مثلا الفاظی که ما به یاری آنها باهم ارتباط زبانی ایجاد می کنیم دال هائیند و معنایی که در سر ما از این الفاظ ایجاد می شود مدلول هائیند.» (احمدی، ۱۳۷۳: ۳۰۶)

بنابراین معنا همان محتوای درون الفاظ است که در پس مجموعه ای از روابط لفظی پنهان است. و ارزش معنا به اخلاقی یا فلسفی یا حکمی بودن آن نیست بلکه در دست بیان کردن آن است.

جرجانی برای اینکه معنایی بودن نظم را نشان دهد و برای اینکه نشان دهد این معناها در ذهن انسان شکل می گیرند و خواست او هستند، می نویسد:

وقتی از ترتیب معانی در نفس فارغ شدیم، دیگر نیازی نداریم که در ترتیب الفاظ فکری را از ابتدا شروع کنیم، بلکه خود ما می فهمیم که الفاظ برای ما مرتب می شوند به حکم آن که الفاظ در خدمت معانی اند و تابع آنها و ملحق به آن ها هستند زیرا علم به موقعیت های معانی در نفس و در فکر، علم به موقعیت های الفاظ دال بر آن معانی است در گفتار. (جرجانی، ۲۰۰۳، ۹۶-۹۷)

بنابراین، جرجانی الفاظ را تابع معانی می داند.

ساخت نحوی:

در پی بردن به اهمیت نحو در نظریه نظم، گفته خود عبدالقاهر کمک می کند که اینگونه می گوید: «بدان که معنی نظم کلام این است که کلام خویش را به گونه ای بیآوری که مطابق دانش نحو باشد و آن را بر پایه ی قوانین و اصول این علم بنا کنی و روشهایی را که کلام بر اساس آن می آید پشناسی و از آن ها منحرف نشوی، حدودی را که برای تو تعیین شده نگه داری و نسبت به هیچ یک از آن ها بی اعتنائی.» (جرجانی، ۱۳۰۷: ۱۱۷)

جرجانی در جای دیگر می گوید: «چیزی را نخواهی یافت که درستی یا نادرستی آن ریشه در شیوه نظم آن نداشته باشد و در آن پای یکی از معانی نحو در میان نیافتد، یعنی دلیل درست بودن آن الطابق با معیارهای نحوی و نادرست بودن آن عدم انطباق با مبانی نحوی است؛ لذا باید ریشه صحت نظم یا فساد کلام را تنها در معانی و احکام نحوی جستجو کرد.» (جرجانی، ۲۰۰۳: ۱۲۷)

به نظر عبدالقاهر، رسالت نحو در بیان و توضیح اعراب آخر کلمات خلاصه نمی شود. نحو مجموعه ای از قوانین خشک و عاری از احساسات نیست و بالاخره نحو دانشی نیست که در بلاغت و هنر صبح نقش و پایگاهی نداشته باشد، بلکه در نظر او نحو علمی است که تقاب از چهاره معانی می کشاید و منظور او از معانی، آن صورت ها و آوان گونه ی درونی است و صورت که از خلال ارتباط متقابل بخش های مختلف کلام به درک آن ها نائل می آیم، باید گفت که پارادایم نظری آن است که ما را در شیوه به کارگیری فنی زبان به وسیله شاعر می توان دید چون شیوه نشان و آوازه ها در شعر به گونه ای است که

در نتیجه پیوند ویژه و درهم آمیختگی فنی و هنری آنها بافتی زنده و پویا و تأثیرگذار و مرکب از صورت ها و احساس های گوناگون، شکل می گیرد.

اینک بخشی دیگر از سخنان عبدالقاهر درباره نحو:

«... اما درباره بی اعتباری بعضی اشخاص به نحو و تحقیر و کوچک شمردن آن، باید گفت که این طرز برخورد آنان، به مراتب زشت تر و زنده تر است از نوع برخوردی که با شعر داشتند. و این عمل آنان به مثابه بازداشتن و منحرف کردن دیگران است از کتاب خدا و از معرفت نوع برخوردی که با شعر داشتند. و این عمل آنان به مثابه بازداشتن و منحرف کردن دیگران است از کتاب خدا و از معرفت معانی آن. چون آنان معترف اند به اینکه فهم قرآن بدون نحو میسر نیست. اری این یک حقیقت است که در معنا به روی الفاظ گشوده نخواهد شد مگر با کلید علم اعراب، و اغراض در خانه تارک الفاظ پنهان اند و این تنها اعراب است که روزبه نور را به سوی آن ها می گشاید و علم اعراب معماری است که نقصان و رجحان سخن جز با آن سنجیده نمی شود و انکار این واقعیت به مثابه اینست که کسی حواس خود را انکار کند و از پذیرش حقیقت سرباز زند. حال که چنین است ای کاش می دانستم که عذر آنان در این همه بی اعتباری و بی توجهی به علم نحو چیست؟ چگونه برای فهم و درک درست آن به سرچشمه ها نمی روند؟» (همان: ۸۷)

عبدالقاهر نسبت به بلاغیون گذشته، گرایش جدیدی در نحو وارد ساخت و آن را از چهارچوب محدود بحث در قواعد اعراب و بنای کلمات خارج ساخت و آن را پایه ی بحث در معانی عبارات و خصوصیات بلاغی آن ها قرار داد. «از نظر او نحو، علم بحث از بیت و نظمی اواخر کلمات و مجموع قواعد خشکی نیست که جایگاهی در بلاغت و هنر نداشته باشد، بلکه نحو از نظر او علم کشف معانی است و انواع معانی ارزشمند و جداگانه ای وجود دارد که آن ها را از طریق روابط اجزای کلام با یکدیگر و کاربرد زبان توسط شاعر درمی یابیم. شاعر زبان را به گونه ای به کار می برد که از ارتباط اجزای کلام با یکدیگر، بافتی زنده و گوناگون از تصاویر و احساسات را به وجود آورد.» (المسموئی، بی تا: ۳۸۳)

منظور جرجانی بیان مصلی درباره نظم قرآن و اثبات معجزه آن است. وی عقیده دارد که آنچه او نظم کلام می نامد فقط از طریق احکام نحوی جمله تحقق می یابد. وی تعدادی از قواعد نحو و مبانی جمله سازی را شرح داده، می افزاید:

و قد علمنا بأن النظم ليس سو حکم من النحو نعضی فی توجیه (جرجانی، ۳۰۳: ۴۲)

شاید بتوان ادعا کرد که جرجانی اساساً واحد بررسی معنا را نه لفظ و واژه، بلکه دست کم جمله می داند که دارای ساخت و نظم است. به این ترتیب، همانگونه که پیش تر نیز اشاره شد، ساخت، افزودن بر روابط نحوی متعارف، روابط دیگری چون تقدم و تاخر و مبتداسازی و مواردی مانند آن ها را نیز دربر می گیرد.

جرجانی تصریح می کند که نظم کلام و آنچه او در نظریه خاص خود مطرح می کند پیرامون نحو که تحقق بخش غرض اصلی گوینده از کلام است قرار دارد. وی در جای دیگر می گوید: «بدان که نظم چیزی جز این نیست که کلام خود را در جایی قرار دهی که علم نحو اقتضا می کند و در چارچوبی که قوانین و اصول نحو جاری است.» (همان: ۱۲)

تأثیر قرآن کریم در تکوین بلاغت عرب:

بی تردید محور بلاغت عرب بر قرآن است و خاستگاه آغازین این فن هر کجا بوده باشد و ریشه در هر چه و هر جا داشته باشد، عامل باروری، اعجازگونه آن جز کلام مجید هیچ چیز نمی تواند باشد. گسترش فراوان علوم بلاغی و تألیف و تدوین

اثار فراوان در این زمینه و پرداختن جدی به آن، بدون شک، در پرتو درک بهتر کلام الله مجید و بیان جنبه های اعجاز لفظی و معنوی آن میسر بوده است. با نگاهی گذرا به فهرست نام بزرگان پیشین این علم، آشکارا در می یابیم که اکثر قریب به اتفاق آنان، عالم قرآن، مفسر، نحوی و متکلم بوده اند و غایت و غرض علم بلاغت را شناساندن هرچه بیشتر و بهتر کلام خدا می دانسته و مصداق های اعلاّی آن را همواره در آیات الهی می جستند. نقش بلا منابع قرآن در تکوین بلاغت و ادبیات عرب چیزی نیست که فقط عالمان بلاغت از آن سخن بگویند بلکه هر صاحب نظر منصفی که با فهمک و ادب عرب مانوس باشد، این واقعیت را خواهد پذیرفت. ج.م. عبد الجلیل مؤلف تاریخ ادبیات عرب، علی رغم دیدگاه غیر مذهبی خاص خویش، به جایگاه بلند قرآن کریم از این جهت اشاره می کند و می گویند: «از نظر ما قرآن کریم هزار مرتبه بهتر از شعر جاهلی، متنی است کاملا مطمئن و شاهدهی راستین از برای زبان عربی.» (ج ۴، ص ۳۷۶: ۸۳)

زمخشری (در گذشته ۵۳۸) راه حصول به حقایق معارف اسلامی را منحصر به آگاهی از علوم معانی و بیان دانسته و این دو علم را خاص قرآن شمرده است. وی می گویند: «و لا یتوص علی شی من تلک الحقایق، الا رجل قد برع فی علمین مختصین بالقرآن و هما المعانی و البیان» (زمخشری، ۱۳۵۴: ۳)

او که اثر معروف خویش کشف را در بیان زیبایی ها و محسنات کلام مجید نگاشته است این دو علم را از مهمترین علوم می داند که مفسر باید بدان مسلح گردد. کتاب او در واقع تفسیر بلاغی کلام خداست. اینکه جهت آگاهی از اهمیت و جایگاه رفیع قرآن در شکل گیری علوم بلاغی، فهرست وار به معرفی پاره ای از مهمترین آثاری که در شناساندن جنبه های بلاغی کتاب خدا در یک دوره تقریبا پانصد ساله تألیف گردیده می توان به موارد زیر اشاره کرد:

«معانی القرآن» فراء، و «مجاز القرآن» ابی عبیده که ظاهرا از اولین آثاری هستند که به مباحث بلاغی قرآن توجه کرده اند تا «اسرار البلاغه» و «دلایل الاعجاز» عبدالقاهر و «کشف» زمخشری و «نهایه الاجاز» امام فخر رازی و «بدیع القرآن» ابن ابی الاصبغ و... همه همه دلیل روشنی بر این مدعاست

اثبات اعجاز قرآن توسط نظریه نظم

از آنجا که عبدالقاهر هدف خویش را کشف و شناخت اعجاز و زیبایی های قرآن قرار داده است، تلاش های او در سایه قرآن بارور گشت و نقطه درخشانی در تاریخ نقد و بررسی آثار هنری گردید. عبدالقاهر «تأثیر هر یک از لفظ و معنا را به تنهایی در پدید آوردن بلاغت رد می کند بلکه از سخن او چنین نتیجه می شود که بلاغت بوسیله نظم و اسلوب لفظی و ترکیب کلام حاصل می شود و در ضمن اشاره می کند که اعجاز قرآن نیز از رهگذر آن معناهای اثبات می شود که از ارتباط ترکیب و اسلوب های ویژه ی قرآن به دست می آیند.» (صیف، ۱۹۷۳: ۱۶۳)

عبدالقاهر اعجاز قرآن را نیز منحصر به اجزایی خاص نکرد و همواره در شرح و تبیین آن بر لزوم در نظر گرفتن پیوند عناصر در ترکیب زیبایی قرآن تأکید داشت. «او اعجاز قرآن را فراتر از زیبایی لفظ و معنی، برخاسته از ویژگی های می داند که در نظم و اسلوب قرآن وجود دارد. به عبارت دیگر، او اعجاز قرآن را حاصل ویژگی های در نظم قرآن برمی شمرد که در همه ی آیات آن به صورت یکنواخت دیده می شود» (همان: ۱۶۶)

وصفی که اساس اعجاز قرآن است و مدار و جهت معجز بودن قرآن را معین می کند چیست؟ آیا این قرآن که افکار دانشمندی را سخت به خود مشغول داشته و خردمندان را مجذوب مطالب عالی خود ساخته، احساس عظمت و جلالش دیده اهل دل را خیره و آن ها را واله و شیفته خود نموده است چه خصوصیتی دارد که بشر از آوردن مثل آن ناتوان شده است؟ آیا آنجا که امیر مؤمنان در وصف قرآن می فرمایند: قرآن را معارف شگفت آوری است که تمام شدنی نیست و با

تکرار مسئله و مراجعه و تأمل در آن کهنه نمی‌شود و محقق باید نظر و وقت خود را در قرآن به حد بهایی برساند و اینکه گفته اند قرآن را خلوت و جدایی است عجیب و قسمت‌های نازل آن همچون سرچشمه‌های پر آب و قسمت‌های عالی آن همانند درختان پر بار است، آیا اعجاز این قرآن با این اوصافش به لحاظ کلمات مفرد و معانی آن‌ها و به جهت ترتیب حرکات و سکات الفاظ و اوزان و آهنگ آن هاست؟ مسلماً نه! بلکه باید گفت آن وصفی که این کتاب آسمانی را در یک مرتبه عالی قرار داده است و صاحب آن همه تأثیرهای شگرف نموده است، همان وصف فصاحت و بلاغت است.

عبدالقاهر، اعجاز قرآن را، فراتر از زیبایی لفظ و جمال معنی، برخاسته از ویژگی‌هایی می‌داند که در نظم و اسلوب قرآن وجود دارد؛ به عبارت دیگر او اعجاز قرآن را حاصل ویژگی‌هایی در نظم قرآن می‌شمارد که در همه آیات آن به صورت یکپارخت دیده می‌شود. او به این نکته ایمان پیدا کرده بود که تفسیر درست اعجاز قرآن را باید در روابط و پیوندهای نحوی جستجو کرد و بر اساس نظریه نظم اثبات کرد که نظریه نظم هم چیزی نیست جز تملق کلمات به هم و تأثیرگذاری آنها بر یکدیگر بر اساس قواعد نحو (همان: ۲۲۱-۲۲۳)

عبدالقاهر بر این باور است که تنها وسیله برای بیان حقیقت و معنای بلاغت و فصاحت و تنها راه بیان اعجاز قرآن، شعر است... و ما به خوبی می‌دانیم که دلیل اصلی آنکه به وسیله قرآن حجت حق آن چنان استوار و آشکار گردید و مایه خیرگی همگان گشت، آن بود که اوج و بلندی فصاحت قرآن چنان و چندان بود که توان و اندیشه بشری پابری نزدیکی شدن به آن را نداشت و فهم و ادراک این دقیقه جز برای شورشاس و کسانی که در جست و جوی یافتن علل و عوامل اختلاف درجات شعر و برتری بعضی از آن نسبت به بعضی دیگر بودند، میسر نبود. شعری که «دیوان عرب» و گل سرسبد و لب ادب به شمار می‌رفت، نیز می‌دانیم هرگاه که می‌خواسته‌اند در عرصه فصاحت و بیان و در ربودن گوی سبقت در آن باهم به رقابت بپردازند، بی‌گمان میدان اصلی آنان شعر بوده است. لذا هر کسی که بخواهد مانع از ظهور این حقایق شود، در حقیقت از انتشار و ظهور حجت حق جلوگیری کرده است.» (جرجانی، ۲۰۰۳: ۶۸)

باید دانست که آنچه مخالفان قرآن را در شگفتی و حیرت گذاشت، مزایای بود در نظم قرآن که عرب آن مزایا را به خوبی درک می‌کرد و برای مردم آشکار شده بود. آن‌ها آیات را شنیدند و فهمیدند و خود را هم سنجیدند، آنگاه به ناتوانی خود اقرار کردند. این مزایا و خصوصیات عبارت‌اند از: سباق الفاظ، مطالب تازه، بکار برده شدن هر لفظ در جای خود، مورد بجای هر مثل و هر موعظه، روش جالب اختصار و تشبیه، سبک تحریف و تشویق، همراه بودن مطلب با دلیل و برهان و امثال این موضوعات. اینها موجب شگفتی و بعد سبب توجه و تحقیق و آنگاه علت اعتراف مخالفان و عاجز ماندن آنان شده است. در بحث از زیبایی‌های ادبی قرآن کریم از قرن اول در میان مسلمانان گفتگوهای بسیار صورت گرفت گروهی از بلاغیون و ادیبان اعجاز قرآن و ویژگی‌های استثنایی آن را در کاربرد زبان مجازی از قیل اوباع تشبیه و استعاره و تمثیل و مانند آن می‌دانستند ولی جرجانی دلیل اعجاز قرآن را قبل از هر چیز و پیش از همه آرایش‌های نحوی و الگوهای خاص جملات می‌داند، نه کاربرد استعاره و مجاز. او، کتاب *دلائل الاعجاز* را برای آن نوشت تا با توضیح و تبیین نظریه (نظم) ارتباط آن را با نحو روشن سازد و ثابت کند که دلیل برتری هراتر مکتوب بر اثر دیگر، وجود نظم در آن اثر است و نظم از طریق الگوهای نحوی تحقق می‌پذیرد، نه از طریق استعاره و تشبیه که در صورت و اجزای کلام نمود بیشتری دارد (همان: ۳۷۳)

عبدالقاهر جرجانی بلاغت را امری مبتوی می‌داند که در خاطر و سوسمای جان انسان شکل می‌گیرد و سلبه مبتوی بر الفاظ را آیات می‌کند. تأمیرده «تباين موجود بين خوبی و بدی کلام را به مجرد لفظه نمی‌داند (جرجانی، ۱۳۹۱: ۳)

و این چیزی است که نمونه عالی آن در آیات بیانات قرآن کریم مشاهده می‌شود

این معنا را باقلائی (در گذشته ۴۰۳) در بحث از سجع، در مقام تفاوت بین سجع بشر و فواصل موجود در آیات قرآن یادآور شده و معتقد است که در قرآن بر خلاف سخن مخلوق لفظاً متابع مناسبت (باقلائی، بی تا: ۷۴)

شک نیست بلاغت سنگین و گسترده عرب از خصوصیات بلاغی دیگر ملل، خاصه ایرانیان و یونانیان تأثیر پذیرفته است. به‌لاوه از تأثیر بلاغت دوران جاهلی در غنای آن نیز نباید غافل بود، اما وسعت و تنوع خیره کننده آن در زمانی نه چندان طولانی، فقط و فقط مدیون و موهون نزول قرآن کریم است و عامل و انگیزه اصلی برای صدها دانشمند و متفکر و محقق از ملیت های گوناگون در پرداختن به علوم بلاغی، آن هم با این دقت و گستردگی جز عشق به وحی نبوده است و گرنه زبان عربی به خودی خود به عنوان یک وسیله ارتباطی و تفهیم و تفاهم نیازمند این همه موضوعات بلاغی نمی توانست باشد.

نتیجه:

بی تردید محور بلاغت عرب بر قرآن است و خاستگاه آغازین این فن هر کجا بوده باشد و ریشه در هر چه و هر جا داشته باشد، عامل باروری اعجاز گونه آن جز کلام مجید هیچ چیز نمی تواند باشد.

مهم ترین دستاورد عبدالقاهر در عصری که بسیاری از منتقدان، بلاغت را به لفظ نسبت می دادند و برخی نیز به معنا ارائه «نظریه نظم» است که عبارت است از « وحدت و هماهنگی اجزا در بافتار کلام» این نظریه پس از گذشت قرن های متمادی هنوز هم پویایی خود را حفظ کرده است و از اساسی ترین معیارهای ارزشگذاری زیبایی کلام به شمار می رود که عبدالقاهر با ارائه نظریه نظم اقدام به اثبات اعجاز قرآن نموده است.

رابطه لفظ و معنی در نگاه وی از حد رابطه دال و مدلول فراتر می رود و بعد سومی که وی در این رابطه با عنوان «نظم» یا نظام مطرح می کند. جرجانی معنای سخن را محدود به معنای از پیش تعیین شده الفاظ نمی دانسته، بلکه نظم و ساخت موجود در سخن و روابط و پیوندهای خاص میان الفاظ را موجد معنا می دانسته است. همچنین این معنا و ساخت را تابع فکر و اندیشه ما می دانسته که به تعبیری بنیادی روان شناختی دارد. پس از نگاه جرجانی، بررسی معنا به درستی باید از سطحی بررسی شود که دارای ساخت است که شاید جمله باشد.

منابع:

احمدی، بابک، «حقیقت و زیبایی درس های فلسفه ی هنری» تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۳۴.

باقلائی، ابی طالب، اعجاز القرآن، تحقیق سید احمد حقیر، چاپ مصر، بی تا.

حسن السامری، علی محمد، مصادر الاحام عبدالقاهر فی بلاغته، جامعه ام القرى كلية اللغة العربية، ۱۳۰۷.

الجاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر، «البيان و تبیین»، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ج ۱، بیروت: دارالجنون، الطبعة الاولى، ۱۳۱۰.

جرجانی، عبدالقاهر، دلائل الاعجاز فی اللغه السامی، تحقیق یاسین ابوی، بیروت: صیفا، ۲۰۰۳.

جرجانی، عبدالقاهر، ترجمه و حاشیه نویسی سید محمد رامش، مشهد: انتشارات آسان قدس رضوی، ۱۳۶۸.

جرجانی، عبدالقاهر، «دلائل الاعجاز» بیروت، تحقیق محمد رضوان القایه و فایز القایه، مکتبه سعد الدین، الطبعة الثانی، ۱۳۰۷.

جرجانی، عبدالقاهر، اسرار البلاغه، ترجمه جلیل تحلیل، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱.

عبدالقاهر، عبدالجلیل، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه اذرنوش، تهران: امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۶.

سید قطب، «التعد الأذنی اصوله و مناهجه» قاهره، دارالنورق للطبعة الاولى، ۱۳۶۸.

ششمی کردکی، محمد رضا، «موسیقی شعر» تهران، انتشارات آگاه، چاپ اول، ۱۳۵۷.

زوزن کوب، عبدالحسین، «ارسطو و فن شعر» تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۵۳.

زنجبیری، «الکشاف»، جلد ۱، مصر: مطبعة مصطفی محمد، ۱۳۵۳.

شیخ، شوقی، «البلاغة تطور و تاریخ» القاهرة، دارالمعارف، الطبعة التاسعة، ۱۹۹۳.

عالمی، احسان، «تاریخ النقد الأدبی عند العرب» عمان، الطبعة الاولى، ۱۹۹۳.
الشمساوی، محمد زکی، «فصایا النقد الأدبی بین القديم و الحديث» قاهره، دارالنورقة الجامعة للطبعة الاولى، بی تا.



دانشگاه پیام نور

استان آذربایجان غربی
مرکز ماکو

مجموعه مقالات برگزیده و چکیده مقالات

شهرت‌های پدیدارپسندی و پدیدارپسند

شرفی



دانشگاه پیام نور مرکز ماکو
اسفند ۹۰